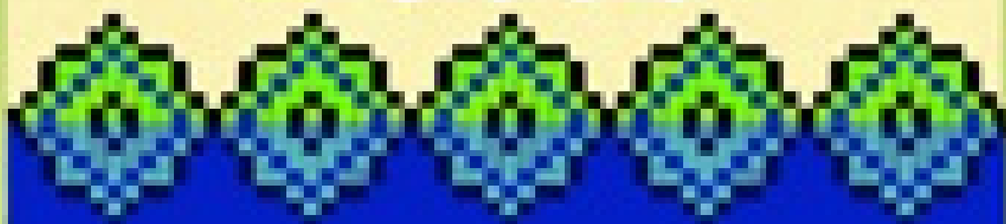
سر بر آستان امام

به کوشش مرتضی نادری



بسم الله الرحمن الرحیم

سر بر آستان امام

نویسنده:

مرتضی نادری

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سر بر آستان امام

مشخصات کتاب

سرشناسه : نادری، مرتضی، ۱۳۶۰ -، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : سر بر آستان امام/ به کوشش مرتضی نادری.

مشخصات نشر : تهران: نبآ، ۱۳۹۰.

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق.

رده بندی کنگره : BP۲۲۶/ن۲۴ع۶ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷

ص:۱

اشاره

سر بر آستان امام

مرتضی نادری

پیشگفتار

به نام خدای مهرگستر مهربان

۱. قرآن کریم به ما می آموزد که برنامه ی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله از دو مرحله ی «ابلاغ»(۱) و «اجرا»(۲) تشکیل شده است. قرآن هم چنین، نشان می دهد که «اسلام» دینی است برای مردم همه ی جهان که باید به تمام آدمیان در سرتاسر گیتی، ابلاغ و در همه ی سرزمین ها اجرا شود.(۳)

برای نمونه، در آیه ی ۱۷۰ سوره ی نساء آمده است: «یا أَیُّهَا النَّاسُ، قَدْ جاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ؛ فَآمِنُوا: ای مردمان،

۱- مائده (۵): ۶۷؛ کهف (۱۸): ۲۷؛ انعام (۶): ۱۵۱.

۲- بقره (۲): ۱۷۸؛ مائده (۵): ۳۸ و ۴۸.

۳- توبه (۹): ۳۳؛ فتح (۴۸): ۲۸؛ صفّ (۶۱): ۹.

بی گمان، پیامبرْ حق را از نزد خداوندگارتان برای شما آورده؛ پس ایمان آورید.» در این آیه، خدای متعال همه ی مردمان را مخاطب قرار داده (یا أَیُّهَا النَّاسُ) و به آنان دستور داده که به پیامبر و آنچه او از سوی خدا آورده است، ایمان آورند (فَآمِنُوا). در آیه ای دیگر، خداوند به پیامبرش فرمان می دهد که به همه ی مردمان بگوید: «من فرستاده ی خدا به سوی همه ی شمایم: قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ، إِنِّی رَسُولُ اللّه ِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً.»(۱)

به تعلیم قرآن، ابلاغ و اجرای «اسلام» تا آنجا پیش خواهد رفت که سراسر کره ی خاکی را فرا گیرد و مسلمانانِ شایسته حکمفرمایان زمین شوند. این وعده ی خداست. بنگرید: «وَعَدَ اللّه ُالَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ... : خدا به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، وعده داده که آنان را در زمین، جانشین [خود [گرداند _ چنان که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین ساخت _ و دینی را که برای ایشان برگزیده است، برایشان نیرومند و پابرجای سازد.»(۲)

امّا پیام آور مهربان الاهی، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله رخت از گیتی بر بست، در حالی که اسلام به مردم سراسر جهان ابلاغ نشد و در

۱- اعراف (۷): ۱۵۸. نیز نک: فرقان (۲۵): ۱؛ سبأ (۳۴): ۲۸.

۲- نور (۳۳): ۵۵.

تمام نقاط زمین اجرا نگشت. بنابراین، پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله باید کسی راه وی را در ابلاغ و اجرای اسلام، ادامه دهد و به سوی تحقّق هدف جهانگیر شدن این دین، گام بردارد. امّا به راستی، چه کسی می تواند ادامه دهنده ی الاهی راه پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ و اجرای اسلام باشد؟

قرآن کریم به ما می آموزد که تنها کسانی می تواننـد از سوی خدا «فرسـتاده» به شـمار روند که خدا آنان را برگزیده باشد. به دیگر سـخن، تنها خـداست که برای رسانـدن پیام خود به دیگران، «فرسـتادگانی» را بر می گزینـد. بنگریـد: «اللّه ُیَصْطَفِی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّه َسَمِیعٌ بَصِیرٌ: خداست که از فرشتگان و آدمیان، فرستادگانی را بر می گزینند؛ چرا که بسیار شنوای بسیار بینا اوست.»(۱)

این آیه یک جمله ی اسـمیّه است و در ادبیّات عربی، هر گاه بخواهنـد تأکیـد بیشتری بر مسـندٌ إلیه و نقش او داشـته باشـند، از جمله ی اسـمیّه اسـتفاده می کنند. در واقع، آیه می خواهد به ما نشان دهد که انتخاب «فرسـتاده» از میان فرشتگان و آدمیان، به خدا اختصاص دارد. جمله ی پس از «إِنَّ» در این جا، علّت و سبب گزاره ی پیشین را نشان می دهد و معلوم می کند که چون خدا «سمیع» و «بصیر» است، حقّ گزینش با اوست.(۲)

۱- حجّ (۲۲): ۷۵.

۲- التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۲۴۷ _ ۲۴۸.

افرون بر این، قرآن نشان می دهد که پیامبران الاهی ـ که راهنمایان و رهبران انسان اند و انسان ها باید از آنان پیروی و اطاعت کنند ـ برای ابلاغ دین خدا به مردمان و اجرای آن در میان ایشان، باید واجد صفات و کمالات ویژه ای باشند. علم و عصمت از مهم ترین این ویژگی هاست.(۱) اساساً قرآن کریم انسان ها را از پیروی و اطاعت ناپاکان و ناراستان، به شدّت، نهی فرموده است.(۲)

بنا بر همه ی این ها، پس از درگذشت پیامبر، باید کس یا کسانی «جانشین» او در رساندن پیام خدا به مردمان و اجرای احکام او در میان ایشان شوند. از سوی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر خدا بود و پس از وی، هرگز، پیامبری نخواهد آمد.(۳) بنابراین، جانشین پیامبر خاتم، پیامبر دیگری نخواهد بود؛ لیکن به حکم روشن عقل و به گواهی آیات قرآن، جانشین پیامبر در ابلاغ و تبیین و تعلیم و اجرای دین، باید برگزیده ی خدا بوده، از علم و عصمت الاهی برخوردار باشد.(۴) این جانشینِ برگزیده و عالم و معصوم «امام» است.

۲. دانشمندان مسلمان، شیعه و سنّی، امامت را به «جانشینی

۱- بقره (۲): ۱۲۴؛ ص (۳۸): ۴۵ ـ ۴۷.

۲- شعراء (۲۶): ۱۵۱ ـ ۱۵۲

۳- احزاب (۳۳): ۴۰.

۴- نک: بقره (۲): ۱۲۴؛ حجّ (۲۲): ۷۵؛ قصص (۲۸): ۶۸.

همه جانبه ی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از درگذشت او» تعریف کرده اند.(۱) شیعیان و برخی از اهل تسنّن(۲) امامت را از اصول دین به شمار می آورند. در این میان، شیعیان تنها راه تعیین امام را «نصّ» خدا و رسولش می دانند(۳) و دیگر مسلمانان اگر چه راه های دیگری را برای تعیین امام پذیرفته اند، لیکن معتقدند که «نصّ» نیز از راه های تعیین امام است(۴)؛ تا جایی که به سخن دانشمند بزرگ سنّی، فخر رازی، امّت در این موضوع، اجماع کرده اند.(۵)

مقصود از نصّ در این جا، کلامی است که به صراحت تام، بر امامت «شخص معیّنی» دلالت کند. این معنا از نصّ، با معنای لغوی این واژه هماهنگ است و «نَصَّ عَلَی الشَّیْءِ»؛ یعنی: «آن را معیّن و مشخّص کرد.» در واقع، نصّ کلامی است که تنها یک معنا بدهد و قابل تأویل نباشد. از همین روست که گفته اند: «لَا اجْتِهَادَ مَعَ النَّصِّ: در برابر نصّ، هرگز، نمی توان اجتهاد کرد.»(۶)

باری، برگزیده ی خدا را تنها با معرّفی خدا می توان شناخت. این معرّفی از طریق کتاب آسمانی یا برگزیده ی پیشین صورت

۱- النکت الاعتقادیّه، ص ۳۹؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

۲- مانند ناصرالدین بیضاوی در: منهاج الوصول، ص ۷۵ _ ۷۶.

۳- شرح تجرید، ص ۴۹۵ _ ۴۹۶.

۴- شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۴.

۵- معالم اصول الدین، ص ۱۴۴.

۶- المعجم الوسیط، مادّه ی «نصّ».

می گیرد. در هر حال، معرّفی باید به گونه ای باشد که در دلالت به شـخص «برگزیده» هیچ تردیدی بر جای نگذارد. به سخن دیگر، کلام الاهی یا حدیث نبوی در تعیین جانشین پیامبر باید به شکل «نصّ» باشد.

شیعیان بر پایه ی چنین اسـتدلالی، راه تعیین امام را نصّ می داننـد. شـیخ مفید در این باره می نویسد: «شـیعه در موضوع امامت تنها به نصوص اعتماد می کند.»(۱) اهل تسـنّن نیز، هر چنـد برای تعیین امام راه های دیگری را پذیرفته اند، ولی اعتبار نصّ در تعیین امام را قبول کرده انـد. برای نمونه، قاضـی عضدالدّین ایجی نویسـنده ی «المواقف»، شـریف جرجانی شارح «المواقف» و سعدالدّین تفتازانی نگارنده ی «شرح المقاصد»، همه، نخستین راه تعیین امام را نصّ دانسته اند.(۲)

۳. راه دستیابی به نصّ، «حـدیث» است و اگر به «صـدور» حـدیثی در این باره، «علم» حاصل شود، حجّت خواهـد بود. احادیث «غـدیر»، «ثقلین»، «منزلت»، «مـدینه العلم» و «سـفینه» نمونه هایی از نصوص امامت اند. در این باره، هم چنین، احادیث منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله در کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ، ذیل آیات

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۲۳.

۲- ابطال ما استدلّ به لامامه ابی بکر، ص ۱۱ _ ۱۲.

«ولایت»(۱)، «أولوا الأمر»(۲)، «إکمال»(۳)، «تبلیغ»(۴) و... از نصوص امامت به شمار می روند.

نصوص امامت در کتاب های پرشماری گرد آمده است. اینک بعضی از آن کتاب ها:

ــ کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمّه الاثنیعشر، علیّ بن محمّد خزّاز قمی (قرن چهارم)؛

ــ مقتضب الأثر فی النصّ علی عدد الأئمّه الاثنیعشر، احمدبن محمّدبن عیّاش جوهری (م ۴۰۱)؛

ــ الاستنصار فی النصّ علی الأئمّه الأطهار، محمّدبن علی کَراجُکی (م ۴۴۹)؛

ــ إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴)؛

ــ عَبِقات الأنوار فی إمامه الأئمّه الأطهار، میر حامد حسین (م ۱۳۰۶)؛

ــ منتخب الأثر، لطف اللّه صافی گلپایگانی.

۴. در بندهای پیشین، گفته شد که راه شناخت امام «نصّ» خدا و رسول، و راه دستیابی به نصّ «حدیث» است. در این جا ممکن

۱- مائده (۵): ۵۵.

۲- نساء (۴): ۵۹.

۳- مائده (۵): ۳.

۴- مائده (۵): ۶۷.

است پرسشی پیش آید که چرا خدای متعال در قرآن کریم، از ائمّه نام نبرده و ایشان را به روشنی، معرّفی نکرده است؟

در پاسخ بدین پرسش، باید گفت که معرّفی معمولاً از دو راه صورت می گیرد. گاه در معرّفی یک شخص به معرّفی اوصاف او بسنده می گردد و تطبیق اوصاف بر شخص مورد نظر، به عهده ی مخاطب نهاده می شود. در شکل دومِ معرّفی، شخص مورد نظر با صراحت، نام برده می شود.

دقّت در آیاتی که به آن ها اشاره شد، نشان می دهد که خدا در کتابش، ائمّه را از طریق معرّفی اوصاف آنان، معرّفی کرده است. آیات قرآن نشان می دهد که پیامبر باید جانشینی عالم و معصوم داشته باشد؛ بنابراین، اصل «جانشینی» پیامبر و مهم ترین ویژگی های جانشین، یعنی علم و عصمت، در قرآن آمده و تنها از «نام» و «تعداد» جانشینان پیامبر سخنی نرفته و یادکرد نام و تعداد جانشینان به عهده ی پیامبر نهاده شده است.

بنگرید که مسلمانان سرتاسر جهان، نماز و زکات و حجّ و روزه و... را از واجبات و ضروریّات دین اسلام می دانند و معتقدند که قرآن شاهد و گواه این وجوب و ضرورت است؛ لیکن آیا در قرآن، تمام جزئیّات و ریزه کاری های این عبادات آمده است؟ قرآن می فرماید: «نماز را بر پای دارید»؛ امّا این که چگونه و به چه کیفیّت باید نماز را بر پای داشت، در آیات این کتاب نیامده و خداوند متعال بیان چگونگی بر پای داشتن نماز را به عهده ی پیامبرش گذاشته است. زکات و حجّ و روزه و... نیز چنین اند.

با این وصف، آیا می توان گفت که نماز در قرآن نیامده است؟! روزه در قرآن نیامده است؟! حجّ و زکات، در قرآن نیامده اند؟! یا این که نماز و زکات و حجّ و روزه و... از واجبات و ضروریّات دین اسلام نیستند؛ تنها بدین سبب که بیان جزئیّات این اعمال عبادی به عهده ی نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نهاده شده است؟

داستان امامت و ولایت ائمّه علیهم السلام نیز عینا داستان نماز و روزه و حجّ و زکات است. حضرت باقرالعلوم علیه السلام در این باره می گوید:

خدای ــ عزّ و جلّ ــ پیامبرش را به [ابلاغ] ولایت علی علیه السلام دستور داد و در این باره، آیه ی «ولیّ و صاحب اختیار شما، تنها، خداست و پیامبرش و آن مؤمنانی که نماز به پای می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»(۱) را فرو فرستاد و ولایت صاحبان امر را واجب ساخت؛ لیکن، [مسلمانان] در نیافتند که ولایت چیست. به همین سبب، خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا ولایت را برای مسلمانان تفسیر کند؛ همان گونه که نماز و زکات و روزه و حجّ را برای ایشان تفسیر کرده بود.(۲)

ابوبصیر، یکی از شاگردان امام باقر و امام صادق علیهماالسلام می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مقصود از «اولوالامر» در آیه ی «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللّه ‌َوَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ: ای کسانی

۱- مائده (۵): ۵۵.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹.

که ایمـان آوردیـد، خـدای را اطـاعت کنیـد و از پیامبر و صاحبان امر از خودتان اطاعت کنیـد.»(۱) چه کسـانی انـد؟ امام علیه السـلام پاسـخ می دهـد: «این آیه درباره ی علیّ بن ابی طالب و حسن و حسـین: نازل شـده است.» ابوبصـیر در ادامه می پرسد: مردمان می گویند: چرا خدا از علی و خاندانش در کتاب خود نام نبرده است؟ حضرت صادق علیه السلام در پاسخ می گوید:

به آنان بگو: بی گمان، نماز در قرآن، بر پیامبر نازل شـده؛ لیکن خدا در قرآن، تعداد رکعت های آن را برای مردم معیّن نکرد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را برایشان روشن ساخت. حجّ نیز چنین است. آیه ی اولی الامر نیز درباره ی علی و حسن و حسـین علیهم السـلام نازل شد و پیامبر صـلی الله علیه و آله در تفسیر آن فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.»(۲)

۵. وظیفه ی «مـؤمن» در برابر معرّفی خـدا پـذیرش و تسـلیم اسـت(۳)؛ یعنی اگر خـدای سـبحانه کسـی را به پیـامبری یا امامت برگزیـد و او را به گونه ای روشن و صـریح به مردمـان شـناساند، همگان بایـد به این معرّفی، گردن نهنـد و آن برگزیـده را به عنوان حجّت خدا بپذیرند؛ چه این «برگزیده» پیر باشد، چه جوان؛ چه فقیر باشد، چه غنی؛

۱- نساء (۴): ۵۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳- بقره (۲): ۲۴۷؛ قصص (۲۸): ۶۸؛ احزاب (۳۳): ۳۶.

چه مطابق سلیقه ی آنان باشد و چه نباشد.

آدمیان در طول تاریخ، در برابر برگزیدگان خداوند، دو گونه موضع گرفته اند. دسته ای پس از روشن شدن برگزیدگی برگزیده ی خدا در مقابل گزینش خدا سر تسلیم فرود آورده و به برگزیده اش ایمان آورده اند؛ دسته ی دیگر گزینش خداوند را نپذیرفته اند و با بهانه های رنگارنگ، از ایمان به برگزیده ی او سر باز زده اند.(۱)

این نوشتار ویژه ی یادکرد نمونه هایی از نخستین دسته است؛ انسان هایی راست و درست که با وجود شأن و منزلت ویژه ی اجتماعی، سر بر آستان امام زمان خود سوده اند و نه تنها گزینش الاهی را حرمت گزارده اند، بلکه با گفتار و رفتارشان برای شناساندن و تثبیت جایگاه امام در جامعه، کوشیده اند. جابربن عبداللّه انصاری، محمّدبن حنفیّه و علیّ بن جعفر (فرزند امام صادق علیه السلام) این کسان اند.

مرتضی نادری

۴ تیر ۱۳۹۰ خورشیدی

۱- بقره (۲): ۲۴۷؛ مؤمنون (۲۳): ۴۷.

جابربن عبداللّه انصاری

جابر، فرزند عبداللّه، از یاران دیرین پیامبر خداست. وی از مردم شهر یثرب ــ که بعدها نامش به مدینه النّبی تغییر یافت ــ بود. عبداللّه پدر جابر نیز از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است. عبداللّه پیش از هجرت پیامبر به مدینه، اسلام آورده بود و در دومین بیعت مردم مدینه با آن حضرت ــ که به بیعت عقبه ی ثانیه مشهور است ــ حضور داشت. جابر نیز که در آن روزگار در دوران کودکی بود، پدر را در عقبه ی ثانیه همراهی کرد. او در هجده غزوه از غزوه های پیامبر صلی الله علیه و آله همراه حضرتش بود. برخی مورّخان معتقدند که وی در جنگ های بدر و احد نیز حاضر بوده است. جابر در جنگ صفّین، در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه و لشکریانش نبرد کرده است. وی از راویان حدیث پیامبر و حافظان

سنّت او به شمار می رود.(۱)

باری، جابربن عبداللّه انصاری از اصحاب بزرگ رسول خدا، امیر مؤمنان، امام حسن، امام حسین، امام سجّاد و امام باقر علیهم السلام بوده است. امام صادق علیه السلام فرموده است:

جابربن عبداللّه آخرین تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او مردی بود که از همگان بریده و به ما اهل بیت پیوسته بود.(۲)

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

چون آیه ی «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی: بگو بر این رساندن پیام، هیچ مزدی از شما نمی خواهم، مگر دوستی خویشاوندان نزدیکم.»(۳) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، حضرتش برخاست و فرمود: ای مردم، خدای ــ تبارک و تعالی ــ امری را بر شما واجب گردانیده است؛ آیا شما حاضرید که به این واجب عمل کنید؟ پس هیچ کس پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت نکرد و از این رو، وی بازگشت. فردای آن روز نیز پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مردمان برخاست و همان را گفت که روز پیش گفته بود. روز سوم نیز چنین شد و باز، هیچ کس آن حضرت را اجابت نکرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ش ۲۰۱۸، ص ۱۱ و ۱۲.

۳- شوری (۴۲): ۲۳.

مردمان گفت: أیّها الناس، آنچه از شما می خواهم، زر و سیم و خوردنی و نوشیدنی نیست. مردمان با شنیدن این سخن گفتند: پس بخواه. و چون پیامبر گفت که خداوند آیه ی «قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی» را بر من نازل کرده است، مردم پاسخ مثبت دادند.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود:

به خدا سوگند، جز هفت تن، یعنی سلمان و ابوذر و عمّار و مقدادبن اسود کِندی و جابربن عبداللّه انصاری و غلام پیامبر صلی الله علیه و آله ، ثُبَت، و زیدبن اَرقَم به این عهد وفا نکردند.(۱)

فضل بن شاذان، از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام ، گفته که پس از ماجرای غصب خلافت، جابر از نخستین کسانی بود که به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت.(۲)

ابوالزّبیر مکّی می گوید: از جابربن عبداللّه پرسیدم: علیّ بن ابی طالب چگونه مردی بود؟ جابر که ابروانش بر چشمانش فرو افتاده بود، ابروانش را از دیدگانش کنار زد و به من گفت: «علی بهترین مردمان است. به خدا سوگند، ما در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله منافقان را از بغضشان نسبت به علی، می شناختیم.»(۳)

۱- قرب الاسناد، ص ۳۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۲.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۲.

ابن زبیر می گوید: جابر را دیدم که به عصایش تکیه داده بود و در کوچه های مدینه و مجالس اهل آن می گشت و می گفت: «علی بهترین مردمان است. هر کس که نپذیرد، کافر است. ای گروه های انصار، فرزندان خود را با محبّت علی پرورش دهید و هر کدام از آنان که سر باز زد، احوال مادرش بررسی شود.»(۱)

جابر، صحابی با سابقه ی پیامبر و یار نزدیک امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام ، در روزگار حیات سرورش رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی می شنود که روزگاری دراز خواهد زیست تا با مردی از خاندان حضرتش دیدار کند که شکافنده ی دانش است. از همین رو، وی در روزگار کهنسالی، در کوچه ها می گردد یا در مسجد مدینه می نشیند و فریاد می زند: «ای شکافنده ی دانش!»

مردم مدینه گمان می کنند که جابر به سبب پیری، دچار هذیان گویی شده است؛ لیکن او در پاسخِ مردم می گوید: «من بر اساس وعده ی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می کنم.»

دیری نمی گذرد که جابر با شکافنده ی دانش، یعنی امام باقر علیه السلام دیدار می کند. امّا امام علیه السلام در روزگار نوجوانی است. با این همه، جابر در برابر آن حضرت، فروتنی بسیار می کند و صبح و

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۵.

شـام بـه نزد او می رود و زانـوی ادب بر زمیـن می زنـد و از خرمن علم آن امـام، خـوشه بر می چینـد و سـر بر آسـتان مبـارک حضرتش می ساید. بگذار مردم هر چه می خواهند، بگویند!

امام صادق علیه السلام حکایت می کند:

جابر عمامه ای سیاه بر سـر می نهاد و در مسـجد رسول خدا صـلی الله علیه و آله می نشست و ندا می داد: «یَا بَاقِرَ الْعِلْمِ! یَا بَاقِرَ الْعِلْمِ!» مردم مـدینه چون او را چنین می دیدنـد، می گفتند: «جابر هذیان می گوید.» امّا جابر در پاسخ ایشان می گفت: به خدا سوگنـد که هـذیان نمی گویم. پیامبر صـلی الله علیه و آله خود به من فرمود: «بی گمان، به زودی، به مردی از نسل من خواهی رسید که همنام و هم شمائل من است. او دانش را خواهد شکافت.» این است سبب آنچه می گویم.

روزی جابر از کوچه های مدینه می گذشت. به مکتب خانه ای رسـید که محمّدبن علی (امام باقر) در آنجا بود. چون چشمش به او افتاد، گفت: ای پسر، پیش بیا. پس امام به پیش آمد. جابر گفت: باز گرد. پس امام باز گشت. سپس جابر گفت: سوگند به کسـی که جـانم به دست اوست، این شـمائل رسـول خـداست. ای پسـر، نـامت چیست؟ امـام فرمود: نـامم محمّـدبن علیّ بن الحسین است. پس جابر به سوی امام رفت و سر وی را بوسید و گفت: پدر و مادرم

فدای تو باد. پدرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام می رساند.

پس جابر در آغاز و پایان هر روز نزد امام باقر علیه السلام می رفت. مردم مدینه از این رفتار جابر شگفت زده می شدند و می گفتند: شگفتا از جابر! او که آخرین بازمانده از یاران پیامبر است، هر بامداد و هر پسین، نزد این نوجوان می رود! ... و جابر نزد حضرتش می رفت و از وی دانش می آموخت.(۱)

داستان ملاقات جابر با امام باقر علیه السلام در کتاب های اهل سنّت نیز نقل شده است. ابن صبّاغ مالکی در کتاب «الفصول المهمّه» آورده است: جابربن عبداللّه انصاری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت:

ای جابر، زودا که به فرزندی از فرزندانم، از نسل حسین بپیوندی. او همنام من است و دانش را خواهد شکافت. هر گاه او را دیدی، سلام مرا به وی برسان.

جابر در ادامه گفته است:

پس خداوند متعال عمر مرا بلند گردانید تا باقر علیه السلام را دیدم و سلام نیایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او رساندم.(۲)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹ _ ۴۷۰.

۲- ملحقات احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۵۵ _ ۱۵۶ و ۱۵۸.

محمّدبن حنفیّه

محمّد فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و خَوْلَه ی حنفیّه است. از امام رضا علیه السلام نقل شده است که امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: «مَحامـده از این که خدا نافرمانی شود، ناخشـنودند.» به حضـرتش گفتند: مَحامده چه کسانی اند؟ فرمود: «محمّدبن جعفر[بن ابی طالب] ، محمّدبن ابی بکر، محمّدبن ابی حذیفه و محمّدبن امیرالمؤمنین.»(۱)

روایت شده که در جنگ جمل، علی علیه السلام پرچم سپاهش را به محمّد سپرد و به او گفت: «حقّا که تو پسر منی.»(۲)

ابن عبّاس می گوید:

۱- اختیار معرفه الرجال، ص ۷۰.

۲- غیبت شیخ طوسی، ص ۱۸. نیز نک: نهج البلاغه، ص ۶۱، خ ۱۱.

در یکی از روزهای جنگ صفّین، علی علیه السلام پسرش محمّد را فرا خواند و به او گفت: به جانب راست لشکر معاویه، حمله کن. پس محمّد همراه یارانش، به جانب راست سپاه معاویه هجوم برد و سربازان معاویه را تار و مار کرد و در حالی که زخمی شده بود، باز گشت و به پدر گفت: «العطش!» امیر مؤمنان علیه السلام به سوی او برخاست و جرعه ای آب به وی نوشاند و سپس آب را میان زره و بدن او ریخت. من دیدم که از حلقه های زره ی محمّد، لخته های خون بیرون آمد. علی علیه السلام لحظاتی محمّد را نگاه داشت و سپس به او گفت: به جانب چپ لشکر معاویه، حمله کن.

پس محمّد همراه یارانش، به جانب چپ سپاه معاویه هجوم برد و سربازان معاویه را تار و مار کرد و در حالی که زخم دیگری برداشته بود، باز گشت و می گفت: «آب! آب!» امیر مؤمنان علیه السلام برخاست و کاری را که نخستین بار کرده بود، تکرار کرد و سپس به محمّد گفت: به قلب لشکر حمله کن.

محمّد به قلب لشکر معاویه هجوم برد و سپاهیان او را تار و مار کرد و در حالی که زخم های فراوان، او را سنگین کرده بود، گریه کنان باز گشت. علی علیه السلام به سوی او رفت و میان چشمانش را بوسید و به او گفت: پدرت فدایت شود،

پسرکم، به خدا سوگند که مرا شاد کردی. از چه رو می گریی؟ از سر شادی است یا جزع می کنی؟

محمّد گفت: چگونه گریه نکنم؟ حال آن که سه بار مرا به چنگال مرگ فرستادی، ولی خدا مرا سلامت داشت و هر بار که به سویت بازگشتم تا مرا نزد خود نگاه داری، چنین نکردی؛ در حالی که این دو برادرم، حسن و حسین، نزد تو هستند و هرگز فرمان جنگیدن به ایشان نمی دهی. علی علیه السلام سر محمّد را بوسید و گفت: پسرکم، تو پسر منی و این دو پسران رسول خدایند. آیا از آنان مراقبت نکنم؟

محمّد پاسخ داد: چرا پدر، چنین کن. خدا مرا فدای تو و فدای آن دو گرداند.(۱)

روزی به محمّدبن حنفیّه گفتند: «چرا پدرت تو را در جنگ، به خطر می اندازد، ولی با حسن و حسین چنین نمی کند؟» وی گفت: «زیرا حسن و حسین دو چشم امیرالمؤمنین اند و من دست راستش. او با دست راستش از چشمانش محافظت می کند.»(۲)

احادیث پرشماری که محمّد از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده و اندک احادیثی که وی از برادرش امام حسن علیه السلام نقل کرده، نشان می دهد که او نزد دو امام دانش آموخته است. در یکی از این

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۸ _ ۳۴۹.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۴.

احادیث، محمّدبن حنفیّه از امام حسن علیه السلام روایت کرده است:

به خدا سوگند، هر جا که در کتاب خدا نامی از ابرار (=نیکان) آمده، مقصود، تنها، علیّ بن ابی طالب و فاطمه و من و حسین است. زیرا ما نسبت به پدران و مادران خود نیکوکاریم و دل هایمان به سبب بندگی و نیکی به دیگران، پرتوان و از دنیا و دوستی اش دور و بیزار است. ما خدای را در همه ی واجباتش فرمان برده ایم و به یکتایی اش ایمان آورده ایم و فرستاده اش را تصدیق کرده ایم.(۱)

پس از شهادت امام حسن علیه السلام ، امام حسین علیه السلام بنا بر وصیّت برادر، بدن مبارک او را برای دفن، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برد. چون عایشه از این ماجرا با خبر شد، بر استری نشست و پیش آمد و از دفن شدن امام حسن علیه السلام در جوار جدّش پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری کرد. امام حسین علیه السلام کار عایشه را نکوهید و او را سرزنش نمود. پس از پایان سخنان سیّدالشّهدا علیه السلام ، محمّدبن حنفیّه به عایشه گفت:

ای عایشه، روزی سوار بر استر و روزی سوار بر شتر! تو از سر دشمنی با بنی هاشم، نه می توانی نفست را مهار کنی و نه در زمین قرار می گیری!(۲)

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲.

۲- اشاره است به آیه ی ۳۳ سوره ی احزاب که خدا در آن به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «در خانه هایتان قرار گیرید.» (مرآه العقول، ج ۳، ص ۳۱۹)

عایشه پس از شنیدن این سخن، روی به محمّدبن حنفیّه کرد و گفت: ای پسر حنفیّه، اینان که سخن می گویند، فاطمی اند. تو دیگر چه می گویی؟!

امام حسین علیه السلام در پاسخ عایشه فرمود: چگونه محمّد را از فاطمیان جدا می کنی که او پسر سه فاطمه است: فاطمه دختر عمران (مادر حضرت ابوطالب)، فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین علیه السلام) و فاطمه دختر زائده (مادر عبدالمطّلب).(۱)

در روایات آمده است که محمّدبن حنفیّه نزد قبر امام حسن علیه السلام می رفت و چنین عرض ادب می کرد:

درود بر تو ای بازمانده ی مؤمنان و ای پسر نخستین مسلمان. چگونه چنین نباشی، حال آن که تو فرزند هدایت و هم پیمان تقوا و پنجمینِ اصحاب کسایی. دست رحمت تو را غذا داد و در دامن اسلام، پرورش یافتی و از پستان ایمان، شیر نوشیدی. از این رو، پاک زیستی و پاک در گذشتی؛ جز این که جان ها با این که در بهشتی بودنت شکّ ندارند، از فراقت ناخشنودند.

سپس روی به کربلا می گرداند و بر امام حسین علیه السلام درود

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۰۳.

می فرستاد.(۱)

باری، در آخرین لحظات حیات شریف امیر مؤمنان علیه السلام محمّدبن حنفیّه همراه با امام حسن، امام حسین، امام سجّاد علیهم السلام _ که در سنین خردسالی بود _ و دیگر اعضای خاندان علی علیه السلام و شیعیان بزرگ حضرتش، کنار بستر وی حاضر بود. در آن مجلس، امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را به عنوان امام پس از خود به همگان شناساند و همه ی حاضران را بر این معرّفی گواه گرفت. امیر مؤمنان علیه السلام در همین مجلس، در حضور همه ی حاضران، تصریح کرد که پس از امام حسن، امام حسین و سپس امام سجّاد و سپس امام باقر علیهم السلام جانشینان حضرتش و امام شیعیان خواهند بود.(۲)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که امام حسن علیه السلام در فرجامین ساعات عمر شریفش، به قنبر، غلام امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که محمّدبن حنفیّه را نزد وی بخواند. چون محمّد به محضر امام حسن علیه السلام شرفیاب شد، امام علیه السلام به او گفت:

بنشین که چون تویی را نسزد که از شنیدن سخنی که مردگان بدان زنده می شوند و زندگان به سبب آن می میرند، محروم باشی... ای محمّد، من نگران حسد ورزیدن تو نیستم که

۱- کامل الزّیارات، ص ۵۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۱.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۹۷ _ ۲۹۸.

خدا تنها کافران را به حسدورزی وصف کرده... و خدا هرگز شیطان را بر تو مسلّط نکرده است. ای محمّد، نمی خواهی که تو را از سخنی که پدرت در جنگ جمل درباره ات گفت، آگاه کنم؟ او گفت: هر که دوست دارد که در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به فرزندم محمّد نیکی کند.(۱)

سپس امام حسن علیه السلام حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام را به عنوان امام پس از خویش شناساند و تأکید کرد که امام حسین علیه السلام برگزیده ی خداست. محمّدبن حنفیّه در پاسخ سخنان امام حسن علیه السلام گفت:

تو امام و رشته ی اتّصال من به محّمد صلی الله علیه و آله هستی... حسین داناترین و بردبارترین ماست و در میان ما از همه، به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تر است. اگر خدا کسی را از محمّد صلی الله علیه و آله بهتر می یافت، او را بر نمی گزید. پس چون خدا محمّد و محمّد علی و علی تو را برگزید و تو حسین را برگزیدی، ما گردن نهادیم و بدین گزینش خشنودیم.(۲)

تمام آنچه نقل شد، نشان می دهد که محمّدبن حنفیّه در برابر گزینش الاهی امام حسن و امام حسین علیهماالسلام به امامت، تسلیم و فرمانبردار بوده است. امّا پس از شهادت امام حسین علیه السلام و در

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۰۱.(ترجمه ی حدیث بر اساس توضیحات علّامه مجلسی در مرآه العقول (ج ۳، ص ۳۰۸ _ ۳۰۹) انجام شده است.)

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۰۲.

روزگار امامت امام سجّاد علیه السلام گروهی از مردم سخن از امامت وی گفتند و افزون بر این، او را مهدی آل محمّد صلی الله علیه و آله نیز دانستند. آنان به «کیسانیّه» مشهور شدند. شیخ مفید، دانشمند بزرگ شیعه، درباره ی کیسانیّه می نویسد:

اینان به امامت محمّدبن حنفیّه قائل شدند و می پنداشتند که مهدی اسلام نیز هموست؛ لیکن محمّد هیچ گاه دعوی امامت نکرد و هرگز کسی را به این اعتقاد فرا نخواند. آن گاه که مختار ظهور کرد و مدّعی شد که محمّدبن حنفیّه به او دستور داده که به خونخواهی امام حسین علیه السلام برخیزد و مردمان را به امامت او دعوت کند، محمّد دعوی مختار را انکار کرد و گفت:

به خدا سوگند که من چنین فرمانی به او نداده ام؛ ولی من اهمّیّت نمی دهم که چه کسی انتقام ما را بگیرد و این که خونخواه ما مختار باشد، مرا ناخشنود نمی گرداند.(۱)

علّامه مجلسی نیز تأکید کرده که ادّعای امامت و مهدویّت محمّدبن حنفیّه از سوی کیسانیّه، بدون رضایت او و بلکه بدون خبر و اطّلاع وی بوده است.(۲)

با این همه، شماری از مردم محمّدبن حنفیّه را امام خود می دانستند. یکی از آنان «ابوخالد کابلی» است. ابوخالد روزگار

۱- الفصول المختاره، ص ۲۹۶.

۲- مرآه العقول ج۴، ص، ۸۶.

درازی خادم محمّدبن حنفیّه بود و در امامت او شکّ نداشت. روزی نزد محمّد رفت و به وی گفت:

فدایت شوم، من شما را حرمت می نهم و دوستتان دارم و از همه بریده و به شما پیوسته ام. از تو می خواهم که به احترام رسول خدا و امیر مؤمنان، به من بگویی که آیا تو آن امامی هستی که خدا طاعتش را بر آفریدگانش واجب کرده است؟

محمّدبن حنفیّه در پاسخ ابوخالد کابلی می گوید:

ای ابوخالد، مرا به خدای بزرگ [و پیامبر و امیر مؤمنان [سوگند دادی. پس بدان: آن که بر من و بر تو و بر هر مسلمانی امام است، علیّ بن الحسین علیهماالسلام است.

بدین گونه، محمّدبن حنفیّه، در جهانی که آدمیان حاضر نیستند مرید ساده ای را از دست دهند، خادم دیرینش ابوخالد کابلی را که حتّی او را امام می دانست، به امام زمانش رهنمون می شود و این نشان می دهد که محمّد تا چه میزان در برابر گزینش الاهی تسلیم بوده است. ابوخالد پس از سخن محمّدبن حنفیّه، نزد امام سجّاد علیه السلام می رود. امام علیه السلام ابوخالد را با نامی که مادرش بر او نهاده بود (کَنکَر)، می خواند و ابوخالد به سجده می افتد و خدای را سپاس می گزارد و می گوید:

ستایش خدایی را که جانم را نستاند تا امامم را شناختم.

امام سجّاد علیه السلام به او می گوید:

ای ابوخالد، چگونه امامت را شناختی؟

ابوخالد پاسخ می دهد:

من روزگاری از عمرم را به محمّدبن حنفیّه خدمت کردم و شکّ نداشتم که او امام است؛ تا این که او را به حرمت خدا و پیامبرش و امیرالمؤمنین سوگند دادم و او مرا به سوی تو راهنمایی کرد و گفت: «او امام من و امام تو و امام همه ی آفریدگان است.» سپس تو مرا به اسمی صدا زدی که مادرم بر من نهاده بود؛ حال آن که سابقه ی آشنایی با من نداشتی. پس من دریافتم که تو آن امامی هستی که خدا طاعتش را بر من و بر هر مسلمانی واجب کرده است.(۱)

با این همه، در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که پس از شهادت امام حسین علیه السلام ، محمّدبن حنفیّه امام سجّاد علیه السلام را نزد خود فرا می خواند به حضرتش می گوید: «پدرت در گذشت و کسی را به عنوان امام پس از خویش معرّفی نکرد و من به سبب این که عموی تو و فرزند علی ام و از تو بزرگ ترم، به امامت سزاوارترم. پس در این باره با من نزاع نکن.» امام سجّاد علیه السلام در پاسخ، محمّدبن حنفیّه را نصیحت می کند و به یاد او می آورد که خدا امامت را در نسل

۱- اختیار معرفه الرجال، ص ۱۲۰ _ ۱۲۱.

حسین علیه السلام قرار داده و سپس ودایع امامت را به محمّد نشان می دهد و در پایان، به او می گوید: «اگر می خواهی حقیقت را دریابی، با ما نزد حجرالاسود بیا تا او را داور خود گردانیم و حقیقت را از او جویا شویم.»

پس از این که امام سجّاد علیه السلام و محمّدبن حنفیّه نزد حجرالاسود می رسند، امام علیه السلام به محمّد می گوید: «به درگاه خدا زاری کن و از او بخواه که حجرالاسود را به نطق در آورد.» محمّد چنین می کند؛ لیکن هیچ صدایی از حجرالاسود بر نمی خیزد. سپس امام سجّاد علیه السلام با خدا نیایش می کند و به حجرالاسود می گوید: «از تو می خواهم که به حقّ آن کس که میثاق انبیا و اوصیا و همه ی مردم را در تو نهاده، به ما خبر دهی که پس از حسین بن علی علیهماالسلام وصیّ و امام کیست؟»

در پی سخن امام سجّاد علیه السلام ، خدا حجرالاسود را به نطق در می آورد و حجرالاسود چنین می گوید: «خدایا، بی گمان، وصایت و امامت پس از حسین بن علی علیهماالسلام ، از آن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب، فرزند فاطمه دخت پیامبر صلی الله علیه و آله است.»

در پایان حدیث آمده است که محمّدبن حنفیّه پس از این ماجرا، باز می گردد و به ولایت و امامت امام سجّاد علیه السلام گردن می نهد.(۱)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۸.

آیت اللّه خویی پس از نقل این حدیث، می نویسد: «این روایت صحیح السّند است و به ایمان محمّدبن حنفیّه و اعتقادش به امامت امام سجّاد علیه السلام دلالت می کند.»(۱)

علّامه مجلسی در شرح این حدیث، احتمال داده که دعوی محمّدبن حنفیّه برای این بوده که ضعفای شیعه حق را دریابند و امام خود را بشناسند و گمان نکنند که چون او بزرگسال تر از امام سجّاد علیه السلام است، به امامت شایسته تر است.(۲)

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۵۰.

۲- مرآه العقول، ج۴، ص ۸۶. نیز نک: اِعلام الوری، ص ۲۶۰.

علیّ بن جعفر

امام صادق علیه السلام هفت پسر داشت: اسماعیل، عبداللّه، موسی، اسحاق، محمّد، عبّاس و علی. علیّ بن جعفر کوچک ترین پسر امام صادق علیه السلام بود. او پس از پدر، ملازم برادرش امام کاظم علیه السلام شد و احادیث بسیاری را از آن حضرت روایت کرد. وی اهل فضل و بسیار پرهیزکار بود و جان و دل در گرو محبّت و ولایت برادرش امام کاظم علیه السلام داشت. علی از همه بریده و به امام زمانش پیوسته بود. او برای آموختن معارف دین از امامش، تلاش بسیاری داشت و در این باره، پرسش های بسیاری از امام علیه السلام پرسید و پاسخ آن ها را از امام شنید و نوشت و این پرسش و پاسخ ها را در کتابی گرد آورد. این کتاب به نام «مسائل علیّ بن جعفر» مشهور است.(۱)

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۴ و ۲۲۰.

علیّ بن جعفر در شمار دانشمندان و راویان بزرگ و ثقه ی شیعه است. او فرزند امام صادق، برادر امام کاظم و در شمار اصحاب امام رضا و امام جواد علیهم السلام است.(۱) ابن حجر عسقلانی دانشمند رجالی سنّی، او را از شمار راویان بزرگ و مقبول دانسته است.(۲) احمدبن حنبل، محدّث مشهور اهل تسنّن از علیّ بن جعفر روایت کرده است:

برادرم موسی بن جعفر، از پدرش جعفربن محمّد، از پدرش، از علیّ بن الحسین، از پدرش، برایم نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین را گرفت و گفت: هر که من و این دو و پدر و مادر این دو را دوست بدارد، روز رستاخیز همراه با من و در درجه ی من خواهد بود.(۳)

باری، پس از شهادت امام صادق علیه السلام ، گروه هایی از شیعیان امامت امام کاظم علیه السلام را نپذیرفتند. بعضی از اینان در امام صادق علیه السلام وقف کردند و گفتند که آن حضرت زنده است و از دنیا نرفته و هرگز نیز نخواهد مرد تا این که بار دیگر ظهور کند و امرش را اظهار نماید. آنان امام صادق علیه السلام را قائم موعود می دانستند. پیشوای این گروه فردی به نام «ناووس» بوده است و از همین رو،

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۸۸ _ ۲۹۰.

۲- تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۶۸۹۶، ش ۴۷۱۵.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷.

این گروه را «ناووسیّه» می نامند.(۱) انحراف دیگری که پس از در گذشت امام صادق علیه السلام رخ نمود، انحراف «اسماعیلیّه» بود. در میان پسران امام صادق علیه السلام ، اسماعیل بزرگ ترین پسر بود و امام علیه السلام او را بسیار دوست می داشت و به وی فراوان نیکی می کرد. نخستین پسر امام بودن و مهر و علاقه ی روز افزون پدر به اسماعیل، سبب شده بود که شماری از شیعیان گمان کنند که پس از امام صادق علیه السلام او امام خواهد بود؛ لیکن اسماعیل در زمان حیات حضرت صادق علیه السلام از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.(۲)

با این همه، پس از درگذشت امام صادق علیه السلام ، گروهی از شیعیان چنین گفتند که آن امام از دنیا رفت و فرزندش اسماعیل را به عنوان جانشین خود معرّفی کرد. اینان مرگ اسماعیل را انکار کردند و افزون بر اعتقاد به امامت و حیات اسماعیل، او را قائم موعود نیز برشمردند. گروهی دیگر گفتند که اسماعیل در زمان حیات پدر در گذشت؛ امّا فرزند خود محمّد را به عنوان امام پس از خود برگزید. گروه سوم دعوی کردند که امام صادق علیه السلام خود محمّدبن اسماعیل را به عنوان جانشین پدرش اسماعیل، به امامت، شناسانده است. شیخ مفید این هر سه گروه را اسماعیلی

۱- الفصول المختاره، ص ۳۰۵.

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۲۰۹.

می داند و سبب آن را اعتقادشان به امامت اسماعیل بر می شمارد.(۱)

در هر حال، اعتقاد به امامت اسماعیل یا پسرش محمّدبن اسماعیل، در برابر عقیده به امامت امام کاظم علیه السلام انحراف بزرگی به شمار می رفت. امّا این تنها انحراف پیش آمده پس از شهادت امام صادق علیه السلام نبود؛ زیرا پس از اسماعیل، عبداللّه در میان پسران امام صادق علیه السلام فرزند ارشد بود و از امام کاظم علیه السلام بزرگسال تر؛ از این رو، گروهی از شیعیان او را امام خود دانستند. اینان به «فَطَحیّه» مشهور گشتند.(۲)

در برابر این سه انحراف، علی به همراه برادرش اسحاق، احادیث امام صادق علیه السلام را درباره ی امامت حضرت موسی بن جعفر، روایت و منتشر کرد و بدین گونه، با گفتار و رفتار در تأیید امامت امام کاظم علیه السلام کوشید.(۳)

علیّ بن جعفر می گوید: شنیدم که پدرم جعفربن محمّد به گروهی از نزدیکان و یارانش می گفت:

وصیّت مرا در حقّ پسرم موسی، به نیکی، بپذیرید؛ چرا که او برترین فرزند و بازمانده و جانشین من و پس از من، حجّت

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۰؛ الفصول المختاره، ص ۳۰۵ _ ۳۰۶.

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۰ _ ۲۱۱؛ الفصول المختاره، ص ۳۰۶.

۳- الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۴ و ۲۱۶.

خدا بر همه ی آفریدگان است.(۱)

دومین کار ستودنی علیّ بن جعفر در تأیید امام زمانش، در عصر امامت امام رضا علیه السلام انجام گرفت. پس از شهادت امام کاظم علیه السلام و در آغاز دوران امامت امام رضا علیه السلام گروهی از شیعیان، امامت حضرت رضا علیه السلام را نپذیرفتند و در امام کاظم علیه السلام وقف کردند. شماری از آن ها مدّعی شدند که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام زنده است و قائم موعود هموست و شماری دیگر در گذشت آن حضرت را پذیرفتند، ولی گفتند که ایشان به زودی، زنده خواهد گشت و قیام خواهد کرد.(۲) شیخ طوسی دانشمند بزرگ شیعی، در کتاب الغیبه، از نخستین کسانی که در امام کاظم علیه السلام وقف کردند، نام برده و درباره ی انگیزه ی آنان روایاتی را نقل کرده است. علیّ بن ابی حمزه ی بطائنی، زیادبن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی از نخستین واقفان اند که به انگیزه های مالی، قائل به وقف شدند.(۳)

یونس بن عبدالرّحمن از اصحاب بزرگ امام کاظم است(۴) و امام رضا علیه السلام درباره اش فرموده است:

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲- الفصول المختاره، ص ۳۱۳.

۳- الغیبه، ص ۶۴.

۴- نک: معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ش ۱۳۸۳۴.

یونس سلمان زمان خود بود.(۱)

بنا بر گزارش یونس، پس از درگذشت امام کاظم علیه السلام در دست وکلای حضرتش، اموال بسیاری بود و همین انگیزه ی قول آن ها به وقف در آن امام و انکار مرگ او شد. برای مثال، نزد زیادبن مروان قندی ۷۰,۰۰۰ دینار و نزد علیّ بن ابی حمزه ی بطائنی ۳۰,۰۰۰ دینار بود. یونس می گوید:

پس از این که حقّانیّت امام رضا علیه السلام را دریافتم، لب به سخن گشودم و مردم را به امامت آن حضرت فرا خواندم. چون چنین کردم، این دو تن، کس نزد من فرستادند و گفتند: «دست بردار. به چه انگیزه ای چنین می کنی؟ اگر به دنبال مالی، ما بی نیازت می کنیم.» و تضمین کردند که ۱۰,۰۰۰ دینار به من بدهند؛ لیکن من از پذیرش درخواست آن ها سر باز زدم و آن ها نیز در مقابل، به دشمنی با من برخاستند.(۲)

گزارش دیگری حاکی از آن است که پس از شهادت امام کاظم علیه السلام ، حضرت رضا علیه السلام به زیادبن مروان قندی و علیّ بن ابی حمزه ی بطائنی و عثمان بن عیسی رَوّاسی فرمود: «اموالی را که در دست دارید، نزد من بفرستید که من وارث و قائم مقام پدرم هستم.» بطائنی و قندی در پاسخ امام رضا علیه السلام ، انکار کردند که

۱- اختیار معرفه الرجال، ص ۴۸۶.

۲- الغیبه، ص ۶۴.

مالی نزد ایشان است و رَوّاسی نامه ای به آن حضرت نوشت و گفت: «پدرت نمرده است. او زنده است و برخواهد خاست و هر که بگوید او در گذشته، اهل باطل است.»(۱)

یکی دیگر از چالش های امامت امام رضا علیه السلام دیر زاده شدن فرزندش امام جواد علیه السلام بوده است؛ چرا که حضرت جوادالائمّه علیه السلام در سال ۱۹۵ هجری، یعنی در ۴۸ سالگی امام رضا علیه السلام ، زاده شد.(۲) بنابراین، حضرت رضا علیه السلام سال های بسیاری از امامتش را بدون فرزند پسر سپری کرده است. این امر سبب شد که امامت ایشان از سوی برخی کسان، انکار شود. یکی از این افراد ابن قیاما بوده است. وی که از سران واقفه بود(۳)، بارها بر امام رضا علیه السلام خرده گرفت و به ایشان گفت: «کَیْفَ تَکُونُ إماماً و لَیْسَ لَکَ وَلَدٌ؟: تو چگونه می توانی امام باشی؛ حال آن که پسر نداری؟»(۴)

در چنین احوالی ــ که وکلای امام کاظم علیه السلام منکر امامت امام رضا علیه السلام بودند و زاده نشدن فرزند ایشان شبهه ی دیگری را پیش آورده بود ــ علیّ بن جعفر، فرزند امام صادق و برادر امام کاظم علیهماالسلام به دفاع از امامت امام رضا علیه السلام پرداخت و احادیثی را که از پدر بزرگوارش در این باره شنیده بود، نقل و منتشر کرد. حسن بن

۱- الغیبه، ص ۶۵.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶ و ۴۹۲.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ش ۳۵۸۹.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۴ و ص ۳۲۱، ح ۷.

علیّ بن فضّال، از راویان زاهد و پرهیزکار و موثّق شیعه(۱)، نقل می کند:

شنیدم که علیّ بن جعفر می گفت: نزد برادرم موسی بن جعفر علیهماالسلام _ که به خدا سوگند، پس از پدرم، حجّت خدا در زمین بود _ بودم که پسرش علی سر رسید. حضرتش به من گفت: ای علی، این امام توست و او همان جایگاهی را که من نسبت به پدرم داشتم، نسبت به من دارد. خدا تو را بر دینش استوار بدارد.(۲)

علیّ بن جعفر در برابر امام محمّدِ تقی علیه السلام نیز گفتار و رفتاری سرشار از ایمان داشت. او در گفتگو با مردی که علیّ بن جعفر خود احتمال واقفی بودنش را مطرح کرده، نخست، امام رضا علیه السلام را به عنوان امامِ پس از حضرت موسی بن جعفر معرّفی می کند و سپس حضرت جواد الائمّه را _ که در هنگام شهادت پدر هشت ساله بود _ امام پسین می خواند. آن مرد در پاسخ علّی بن جعفر می گوید: «تو با این سنّ و منزلت، به امامت این پسر اعتقاد داری؟» علیّ بن جعفر در جواب آن مرد، سخت او را می نکوهد و می گوید:

من چه کنم که خدا این نوجوان را شایسته ی امامت

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۴۹.

۲- الغیبه، ص ۴۲.

دانسته است و من پیر مرد را نه؟(۱)

چنان که پیشتر یاد شد، یکی از شبهاتِ امامت حضرت رضا علیه السلام این بود که وی فرزند پسر ندارد. پس از زاده شدن امام جواد علیه السلام شماری از برادران و عموهای امام رضا علیه السلام در این که حضرت جواد الائمّه علیه السلام پسر امام علیّ بن موسی علیهماالسلام باشد، تردید کردند. در مجلسی، پس از روشن شدن بی پایگی این تردید، علیّ بن جعفر در حضور برادران و عموهای امام رضا علیه السلام بر می خیزد و نزد امام جواد علیه السلام می رود و به حضرتش می گوید: «من نزد خدا گواهی می دهم که تو امام منی.»(۲)

محمّدبن حسن بن عمّار ـ که از راویان حدیث است ـ می گوید: «من در مدینه، نزد علیّ بن جعفر بودم که ابوجعفر محمّدبن علیّ بن موسی علیهم السلام (حضرت جواد الائمّه) به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. چون علیّ بن جعفر وی را دید، با شتاب و بدون کفش و عبا، برخاست و دستش را بوسید او را بزرگ داشت. امام جواد علیه السلام به علی گفت: «ای عمو، خدای رحمتت کناد، بنشین.» علیّ بن جعفر در پاسخ گفت: «سرورم، تو ایستاده ای و من بنشینم؟» هنگامی که علیّ بن جعفر به مجلس خود باز گشت، یارانش او را نکوهش کردند و گفتند: «تو عموی پدر او هستی و با این حال، چنین در برابرش

۱- اختیار معرفه الرجال، ص ۴۲۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳.

فروتنی می کنی؟» علیّ بن جعفر در پاسخ آنان گفت:

چون خدا نه منِ پیر مرد، بلکه این جوان را شایسته ی امامت دانسته است، من فضیلت او را انکار کنم؟ از آنچه می گویید، به خدا پناه می بریم. من بنده و غلام اویم.(۱)

حسین، فرزند امام کاظم علیه السلام ، نقل می کند:

در مدینه، نزد امام جواد علیه السلام بودم. علیّ بن جعفر نیز حضور داشت و بیابانگردی از مردم مدینه نزد او نشسته بود. مرد بیابانگرد به امام جواد علیه السلام اشاره کرد و به من گفت: «این جوان کیست؟» من گفتم: «او جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است.» مرد گفت: «شگفتا! رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک به دویست سال پیش در گذشته؛ چگونه این جوان کم سن و سال وصیّ اوست؟»

در پاسخش گفتم: این جوان وصیّ علیّ بن موسی و علی وصیّ موسی بن جعفر و موسی وصیّ جعفربن محمّد و جعفر وصیّ محمّدبن علی و محمّد وصیّ علیّ بن الحسین و علی وصیّ حسین و حسین وصیّ حسن و حسن وصیّ امیرالموءمنین علیّ بن ابی طالب و علیّ بن ابی طالب وصیّ رسول خداست.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲.

در این هنگام، طبیبی نزد امام جواد علیه السلام آمد تا حضرتش را فَصد کند. علیّ بن جعفر برخاست و به امام علیه السلام گفت: «آقای من، اجازه دهید که طبیب نخست مرا فَصد کند تا تیزی آهن پیش از شما در من اثر کند.»

من به مرد بیابانگرد گفتم: این عموی پدر اوست. پس طبیب او را فَصد کرد. سپس امام علیه السلام خواست که برخیزد. علیّ بن جعفر زودتر برخاست و کفش های امام علیه السلام را جفت کرد تا بپوشد.(۱)

باری، علیّ بن جعفر با سه امامی معاصر بود که پذیرش امامتشان از سوی جامعه ی شیعه، با چالش هایی روبه رو بوده است؛ لیکن وی در برابر امامِ برگزیده ی خدا تسلیم بود و افزون بر این، با گفتار و رفتار خود امامت هر یک از این سه امام را تصدیق و تأیید کرد. رحمت واسعه ی خدا بر او باد.

۱- اختیار معرفه الرجال، ص ۴۲۹ _ ۴۳۰.

فهرست منابع

۶. إبطال ما استدلّ به لإمامه أبیبکر؛ میلانی، سیّد علی؛ قم: مرکز الأبحاث العقائدیّه، بی تا.

۷. اختیار معرفه الرجال؛ طوسی، محمّدبن حسن؛ مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.

۸. إلارشاد؛ مفید، محمّدبن محمّدبن نعمان؛ قم: کنگره ی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۹. أسد الغابه؛ جزری، ابن اثیر؛ بیروت: دار الفکر؛ ۱۴۰۹ ق.

۱۰. إعلام الوری؛ فضل بن حسن طبرسی؛ تهران: دار الکتب الإسلامیّه، بی تا.

۱۱. بحارالأنوار؛ مجلسی، محمّدباقر؛ بیروت: موءسّسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۱۲. التحریر و التنویر؛ ابن عاشور، محمّدبن طاهر؛ نرم افزار جامع التفاسیر؛ قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

۱۳. تقریب التهذیب؛ عسقلانی، ابن حجر؛ بیروت: دار الکتب العلمیّه، ۱۴۱۵ ق.

۱۴. تهذیب الأحکام؛ طوسی، محمّدبن حسن؛ تهران: دار الکتب الإسلامیّه، ۱۴۰۷ ق.

۱۵. شرح المواقف؛ جرجانی، علی بن محمّد؛ مصر: مطبعه السعاده، ۱۳۲۵ ق.

۱۶. شرح تجرید الاعتقاد؛ حلّی، حسن بن یوسف؛ قم: جامعه ی مدرّسین، ۱۴۱۷ ق.

۱۷. شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ قم: کتابخانه ی آیت اللّه مرعشی، ۱۳۳۷ ش.

۱۸. الغیبه؛ طوسی، محمّدبن حسن؛ قم: موءسسه المعارف الإسلامیّه، ۱۴۱۱ ق.

۱۹. الفصول المختاره؛ مفید، محمّدبن محمّدبن نعمان؛ بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ ق.

۲۰. قرب الإسناد؛ حمیری، عبداللّه بن جعفر؛ تهران: کتابخانه ی نینوی، بی تا.

۲۱. الکافی؛ کلینی، محمّدبن یعقوب؛ تهران: دار الکتب الإسلامیّه، ۱۴۰۷ ق.

۲۲. کامل الزّیارات؛ ابن قولویه، جعفربن محمّد؛ نجف: انتشارات مرتضویّه، ۱۳۵۶ ق.

۲۳. مرآه العقول؛ مجلسی، محمّدباقر؛ تهران: دارالکتب الإسلامیّه، ۱۴۰۴ ق.

۲۴. مسند أحمد؛ شیبانی، احمدبن حنبل؛ بیروت: دار صادر، بی تا.

۲۵. معالم أصول الدین؛ فخر رازی، محمّدبن عمر؛ نسخه ی اینترنتی. (سایت Islamicdoc.org)

۲۶. المعجم الوسیط؛ زیّات، احمد حسن و دیگران؛ استانبول: دار الدّعوه، ۱۴۱۰ ق.

۲۷. معجم رجال الحدیث؛ خویی، سیّد ابوالقاسم؛ قم: منشورات مدینه العلم.

۲۸. ملحقات إحقاق الحق؛ مرعشی نجفی، سیّد شهاب الدین؛ قم: کتابخانه ی آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۹ ق.

۲۹. مناقب آل أبیطالب؛ مازندرانی، ابن شهرآشوب؛ قم: مؤسّسه ی انتشارات علّامه، **۱۳۷۹** ق.

۳۰. منهاج الوصول إلی علم الأصول؛ بیضاوی، عبداللّه بن عمر؛ بیروت: موءسّسه الرّساله، ۲۰۰۶ م.

۳۱. النکت الاعتقادیّه؛ مفید، محمّدبن محمّدبن نعمان؛ بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ ق.

۳۲. نهج البلاغه؛ سیّد رضی، محمّدبن حسین؛ تصحیح و تحقیق: علینقی فیض الاسلام، تهران: انتشارات فقیه، **۱۳۷۹** ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹